

طالبش نیز سواران شروانیه را فرو شکستند و بولکونوک به جانب سالیان فرار کرد؛ و سرداران مذکوره او را تعاقب کردند، اهالی سالیان نیز به مخالفت وی برخاستند. بولکونوک مضطرب و متوحش احوال و ائصال و آذوقه و کرجیها و ناوهای خود را گذاشته روی به شروان نهاد. امیرزاده جهانگیر و سلیمان خان گیلانی که مردی دلیر بود به قصبه سالیان راندند و یکصد و پنجاه (۱۵۰) نفر صالحات زنده و دو صد سر بریده با حسینقلی خان شاهسون خانلو روانه حضور خاقان صاحبقران قاجار کردند، و شرح کار معروض داشتند.

و همانا این واقعات پیشتر از حادثه تسخیر عباس آباد وقوع یافته در روز جمعه هفدهم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل و سه (۱۲۴۳ هـ / ۹ سپتامبر ۱۸۲۷ م) این اخبار در چمن مهربان به عرض خاقان صاحبقران رسید و عریضه و رؤس کشتگان سپاه روس از نظر انور گذشت.

در ذکر محاربات

سپاه ایران و صالحات روسیه در

قریه اشترک اباران و اوچ کلیسیا و

شکست و هزیمت صالحات روسیه

حضرت خاقان کامکار صاحبقران قاجار مقرر فرمود که نواب ابوالسیف نایب-السلطنه به جانب ایروان و معاونت سارواصلان پردازد و آن صفحات را مضبوط و متسق سازد، و بعد از عاشورا نواب رکن الدوله علی نقی میرزا را با سپاه الوار و اتراک در محال چرس گذاشته خود به سامان ایروان روان گردید. و پس از ورود در ساز و برگ شهر و ارک ایروان افزود و توپخانه و قورخانه آن بلد از دیاد یافت. قاسم خان سرهنگ فوج تبریزی و جعفرقلی خان مقدم سرهنگ فوج مراغه و حاجی میرزا محمدخان مقصدلوی استرابادی و لطفعلی خان ملایری به محافظت و محارست قلعه ایروان ضمیمه دیگر مستحفظان فرمود، و حسین خان سردار را ملتزم رکاب داشته روی همت به تسخیر اوچ کلیسیا گذاشته.

چون اوچ کلیسیا در تصرف روسیه در آمده بود و گروهی به صیانت آنجا مأمور

بودند، در این وقت از فرط خوف و بیم از روسیه ساکن اباران استمداد کردند و آنان نیز با استعدادی متکثره و احتشادی متوافره عزیمت مظاهرت اهالی اوج کلیسیا را وجهه همت ساختند.

حضرت ابوالسّیف نایب السّلطنه پس از تحقیق این اخبار یوسف خان گرجی سرهنگ توپخانه را که مردی دلیر بود با سهراب خان گرجی و چهار هزار (۴۰۰۰) کس به محاصره اوج کلیسیا مأمور کرد و خود با بقیه پیادگان و سواران راه اباران بر گرفت و وقتی به قریه اشترک از قرای ایروان در رسید که روسیه اباران به قصد اعانت اهالی اوج کلیسیا می آمدند، به ناگاه با سپاه ابوالسّیف نایب السّلطنه و دلیران ایران دچار [۲۷۸] شدند، از دو جانب صف برآراسته مصمم پرخاش و جنگ گردیدند. نخست توپهای آهنین تن به آتش افشانی گرم و از آن سپس دیده دلیران از مروّت و ترحم بی آزم گردید، تفنگها نعره برداشتند و نیزه‌ها قامت برافراشتند، فشافش تیرهای دلدوز بر آمد و چکاچاک تیغهای جانسوز در پیوست، خاک زمین از خون رنگین گونه مرجان گرفت و غبار هوا از جنبش صباگردون را در کرده کحلی بنهفت، گلوله‌های توپ به اتمام رسید و سرنیزه و شمشیر و دشنه به میانجی آمدند. سیلاب خون از اشترک به ایروان روان شد و باران بلا از اباران به اوج کلیسیا رسید:

عریبه

و السمر تبکی دمأ و البیض ضاحکة و الجوداج و لؤن الملتق فان

نظم

تن روسیان غرق خون چند میل	رخانشان بقم چشمها همچو نیل
سم بادپایان ز خون چون عقیق	شده تا نمذ زین به خون در غریق
در آمیخته اهل ایران و روس	به سرخی سپیدی چو روی عروس
ز روسی بسا جوی خون ریختند	گرفتند و کشتند و آویختند

مع القصة از آغاز طلوع مهر جهانتاب تا قریب به غروب رزم دو سوی در پیوسته بود و سرها چون برگ رزان از باد خزان همی ریخت، جنود روسیه را پای ثبات از جای بدر شد و راه نجات مسدود گشت، توپخانه و عراده خود را ریختند و بقایای ایشان سراسیمه به جانب اوج کلیسا گریخته، سواران ایران از قفای ایشان همی تاختند و آنان را مقتول و مأسور همی ساختند. به ناگاه از پیش روی افواج مأموره به

تسخیر اوج کلیسیا روی به روسیه نهاده آنان را از دو سوی در میان گرفتند، دیگر باره تیغ بی دریغ به سراندازی اصرار کرد و دشنه‌ها چون تشنه‌ها به خون آشامیدن ابرام جستند تا کار چنان رفت که سپاه روسیه به زینهار در آمدند و تفنگها از دست بیفکندند و امان خواستند.

چون اهالی ایران عمداً او سهواً آن سرگشتگان مقهور و روز برگشتگان مغلوب را امان نداده رها نکردند، دیگر باره تفنگها برگرفته به جنگ ایستادند، هم به ستوه آمدند و تن به اسیری در دادند و گردن به سلسله خذلان بر نهادند. غازیان اسلام بسیاری را بکشتند و کثیری را بگرفتند و الاقلیلی نرستند. ینارال دالغورکی که سردار آن گروه بود زخمی بر زانو خورده با جماعتی زخم‌دار خود را به حصار اوج کلیسیا رسانید. و در این مقاتله زیاده از دو هزار (۲۰۰۰) صالداات روسیه ضایع و تلف گردیدند.

نواب ابوالسیف نایب السلطنه روزی دو، در آنجا توقف و با سپاه منصور تفقد و تطف کرد و یحیی خان تبریزی قولر آقاسی خود را با اسرای روس و رؤس آن جماعت منکوس به درگاه حضرت شاهنشاه صاحبقران فرستاد و خود با موکب نصرت کوکب روی به اوج کلیسیا نهاد و در تضییق امور محاصره آن حصار و حصاربان کوشید.

و درین اوقات چهار هزار (۴۰۰۰) صالداات و یک هزار (۱۰۰۰) سوار قزاق و بیست (۲۰) عراده توپ که ده (۱۰) عراده آن توپ بزرگ قلعه کوب بود از پطرزبورغ به تفلیس و معاونت بسقاویج ینارال دولت بهیه روسیه در رسید و استعداد او بیفزود. و نواب نایب السلطنه نیز از این اخبار استحضار یافت. و بسقاویج که در نخجوان به مقابله نواب نایب السلطنه آمده بود بعد از اطلاع از این نزاع ینارال ارستوف گرجی را به حراست عباس آباد گذاشت و از منزل قراپاپای نخجوان راه ایروان برداشت. نواب رکن الدوله علی‌نقی میرزا و حسن خان سارواصلان نیز از چورس به جانب ایروان آمدند و ایلات و احشامات کنار رود ارس را کوچانیده به سقناقات محکمه جای دادند.

نواب ابوالسیف نایب السلطنه بعد از ملاقات با رکن الدوله در دامنه آقری داغ قریب به قریه آبخوره اقامت جست و ینارال بسقاویج به اوج کلیسیا آمده زخم‌داران

لشکر را به تفلیس فرستاد و به محاصره سردار آباد روانه فرمود و خود به جهت تفرق بال و تشتت حال بسقاویج روی به عباس آباد و نهب و غارت آن حدود گذاشت. ینارال ارستوف از عباس آباد بیرون آمده در حوالی قریه خوک که آن را خنزیرک نیز خوانند به مقابله نایب السلطنه اقدام کرد، رزمی صعب در گرفت و قتلی شنیع رفت و ارستوف به هزیمت شد و به عباس آباد در خزید و نواب نایب السلطنه مفاخر و مباهی به منزل چشمه شاهی خوی نزول گزید.

و حضرت خاقان صاحبقران از چمن مهربان، آصف الدوله و عبدالله خان ارجمندی و طهماسبقلی خان لاریجانی و ولی خان تنکابنی و حاجی حسن خان دامغانی و علی نقی خان قراگوزلو سرهنگ فوج همدانی و عبدالله خان دماوندی را به حفظ و حراست تبریز مأمور داشت و ده هزار (۱۰۰۰۰) تومان تنخواه نقد به جهت مخارج نواب نایب السلطنه انفاذ فرمود و اردوی اعلی به سراب نزول کرد و در اواخر شهر صفر یحیی خان و اسرا و سرهای روسیه در رسیدند دو هزار و سیصد (۲۳۰۰) نیزه سر و یک هزار و پانصد (۱۵۰۰) نفر اسیر و پنج عراده توپ قلعه کوب از نظر خاقان صاحبقران بگذرانید یکصد و پنجاه (۱۵۰) تن از آن اسرا از معارف ینارال و مایوران و افسران بودند، یک فوج از اسرا با دو عراده توپ به انعام نواب شاهزاده با وقار سلطان محمد میرزای سیف الدوله حاکم اصفهان مبدول و روانه شدند و تتمه را به طهران بردند. و اردوی بزرگ خاقانی با شوکت سلیمانی به دارالخلافه ری بازگشت و با شاهد عیش و سرور دمساز.

و نواب نایب السلطنه امیرزاده آزاده کبیر بهرام میرزا فرزند خود را با فوج نظام خوی و فوج جانباز خلیج و هیجده (۱۸) عراده توپ در خوی گذاشته و میرزا محمد تقی آشتیانی ملقب به قوام الدوله را به وزارت او باز داشته غالب افواج را که خسته و از کار کارزار باز مانده بودند به موطن و مساکن رخصت داده خود با پانصد (۵۰۰) سوار قاجاریه و ترکمانیه یموت عزم تبریز فرموده در قریه کنی آسودگی جست و می ندانست:

سر فتنه دارد دگر روزگار

ذکر مغلوبیت
 سردار ایران حسن خان سارواصلان و
 ۱۲۷۹ | غلبه ینارال بسقاویج و تسخیر سردار آباد و
 ایروان به تقدیر سبحان

مخفی مماناد که مادامی که موکب همایون حضرت شاهنشاه ایران خاقان در اطراف و ارباع آذربایجان توقف داشت اهالی آن حدود را دل قوی بود و ینارال بسقاویج سردار بزرگ دولت بهیه روسیه به اطمینان اقدام در امورات خطیره نمی کرد و به جسارت روی بهر حظیره نمی آورد. چون رایت فتح آیت حضرت ابوالفتح و النصر فتحعلی شاه قاجار از آذربایجان به مستقر جلال سایه انداخت و نواب ابوالسیف نایب السلطنه عباس میرزا به صوب تبریز باز آمد، ینارال بسقاویج از امر آگاهی یافت به تسخیر سردار آباد ایروان شتافت، با سپاهی آتش خوی آهن روی که در آتش رزم سمندر و در دریای جنگ نهنگ بودند و توپهای بزرگ خاره شکن باره فکن تصمیم تممیم کار سردار آباد ایروان کرد.

چه از دولت بهیه روسیه در هدم بنیان ایروان مأمور و مأذون همی بود و در کمال شدت و نهایت عدت حصار سردار آباد را که حصنی حصین و سدی متین بود به محاصره در آورد و بر سردار ملقب به سارواصلان عرصه تنگ کرد، او را چندانکه قوت مصابرت و قدرت مشاجرت بود در حفظ قلعه و قلعه گیان حزم و ثبات مرعی شد، چون کار از اندازه در گذشتن گرفت دل از سردار آباد بر کند و در تیره شبی ظلمت آگین از جدار آن حصار استوار خود را بدر افکند ناکام و کام به ایروان روان شد.

دیگر روز که آفتاب بر آمد ارامنه آن حصار از فرار سردار آگهی یافتند و به استقبال ینارال بسقاویج شتافتند. در روز دوشنبه نهم شهر ربیع الاولی سال یکهزار و دویست و چهل و سه (۱۲۴۳ هـ / ۳۰ سپتامبر ۱۸۲۷ م) سردار دولت روسیه به دولت و اقبال وارد سردار آباد شد، و از ظهور این فتوح شاد گردید، ذخایر و علوفه و آلات حرب و آزوق و افره به تصرف گرفت، و در مرتبه و مقدار ضرورت سپاه حمل و نقل و عزم ایروان کرد.

اولاً جعفر قلی خان مقدم که با فوج مراغه به صیانت قلعه مأمور بود به تحریک احسان خان نخجوانی فرار نمود، و حسن خان سارواصلان سردار نیز اطمینانی به اهالی قلعه نداشت و دست واهمه گریبان خاطرش فرو می‌کشید، مع هذا دوازده (۱۲) شبانروز به حفظ قلعه می‌پرداخت تا سپاه روسیه از اطراف حصار ایروان سنگرها پرداخته از ریختن گلوله توپهای باره کوب شهر آشوب شهر را کانونی پر شرار و جحیمی پر نار ساختند. در این هنگامه خبر رسید که تبریز را ینارال ارستوف به تسخیر در آورده است، لهذا دست قلعه گیان از کار فرو ماند و سپاه روسیه قوت گرفتند.

بالاخره در شب جمعه چهاردهم هنگام طلوعه رایت صبح رایت ظفر آیت دلیران روسیه بر باره بر آمدند] و از جانب جامع بر قلعه گیان غلبه کردند، شهریان از بیم جان امان جستند و ابواب شهر مفتوح کردند، حارسان دست از حراست باز داشته متفرق شدند و سردار سارواصلان لقب در خود انقلابی عجب یافته به مسجدی که از مستحذات او بود شتافته روی در قبله تسلیم کرد و پای در دامن توکل پیچیده، محملاً سردار و حاجی میرزا محمد خان مقصودلوی استرابادی و حمزه خان انزانی و سایر اعاضم و سرکردگان را به حکم ینارال بسقاویج اسیروار از ایروان به تفلیس روان کردند و توپهای شکرانه و شیپورهای شادایانه زمین را متزلزل و هوا را متخلخل ساخت.

و این اخبار شاقه در بلده خوی به مسامع شاهزاده خجسته خوی نایب السلطنة العلیة العالیة رسید، رحمت الله خان فراهانی و فوج عراقی به محافظت دره دز کرکر که روسیه را به جانب تبریز معبر بود رفت و نواب نایب السلطنة به مرند آمده از غایت حزم اندیشه مال رزم همی کرد.

ذکر آمدن ینارال ارستوف از دره دز کرکو و آمدن به مرند و رفتن بر سر تبریز و اطاعت اهالی شهر و تصرف در تبریز و سایر وقایع آن ایام

مخفی مباد که اسباب این فتنه از دورویی و دورائی امنای دولت حضرت خاقان و اختلاف امرا و بعضی سببهای دیگر سالی چند فراهم و مهیا آمده بود، و مایه این خلاف و مصاف از سرحددار آذربایجان سردار ایروان بود که بر خلاف رای نواب نایب السلطنه در حضرت خاقان متعهد معارضه با روسیه و حفظ ایروان گردید و فتنه عظیم به ظهور آورد. اعظام آذربایجان نیز مذبذبین بین ذلک بودند، گروهی از نایب السلطنه خایف و مأیوس و جمعی به سردار روسیه مایل و مأنوس به مضمون:

یحب الانقلاب و لو علینا

هر کس از راهی به فتنه‌انگیزی رغبت داشت.

و در این سال امر تبریز را خاقان صاحبقران به آصف‌الدوله الله‌یارخان قاجار دولو تفویض و محارست آن را به ملازمان مازندرانی محول داشته بودند. این معنی نیز باعث رنجش و عدم اطمینان اهالی آذربایجان شده، و در این ایام نیز نواب نایب السلطنه و امیرزادگان عظام فرزندان کرام آن جناب عموماً در خارج تبریز به نظم امور آذربایجان توجه داشتند.

نواب امیرزاده بزرگوار فریدون میرزا به نیابت در شهر و صیانت اهالی حرم محترم مشغول و از تصرف در امر صلح و جنگ معذور بوده، اهالی تبریز با جناب آصف‌الدوله صفائی نداشتند، و از چاکران حضرت نیابت الآ حاجی علی اصغر خواجه سرای مازندرانی احدی در آن شهر نمی‌بود. قریب شش هزار (۶۰۰۰) کس سپاه در آن شهر به محافظت قیام و اقدام می‌نمودند و توپ خانه و آذوقه و استعداد نیز در کمال وفور و افراط داشتند ولی اتفاق آرای که مایه قوت امور است در میانه نبود.

چنانکه غالب سپاهیان از معارضات چندین ساله سرداران قفقاز و ینارالان

دولت روسیه به ستوه آمده و در تمکین ایشان همگروه و ظاهراً و باطناً به آنان متوسل، خاصه جماعتی از اهالی مرند به جهت قتل نظرعلی خان مرندی که سابقاً روی داد، از حضرت نایب‌السلطنه مشوش و رنجیده‌دل، ینارال ارستوف سردار [۲۸۰] نخجوان را به قصد تسخیر تبریز ترغیب و تحریص همی کردند و رأی وی را در این عزیمت تصمیم همی دادند. لهذا ینارال مذکور که به وفور جلادت و رشادت مشهور بود از عباس آباد که ده (۱۰) فرسنگی شهر تبریز است و در دو فرسنگی مرند واقع به اطمینان خوانین به مرند آمده با سه هزار (۳۰۰۰) صالادات عزم تبریز کرد و بعضی از اعاضم و اعیان تبریز نیز بوی مراسله نگار و مستدعی وصول او بدان دیار شدند.

افتح تبریز!

و چنانکه نواب جهانگیر میرزا خلف‌الصدق حضرت نایب‌السلطنه در تاریخ تالیف خود نگاشته^۱ و تصریح بدین مطالب نموده به مشاورت جمعی از خارج و

۱. جهانگیر میرزا گوید: و در همین روزها حاجی میرزا یوسف مجتهد تبریز به رحمت خدا رفته بود و میرفتاح پسرش که جوان و سرشار و مغرور بود و اهل تبریز کمال اعتقاد و ارادت به پدرش داشته به او گردیده او نیز از جوانی و غرور ادعای بزرگ داشت، تدبیری که در تبریز به خاطر حاجی علی عسکر خواجه سر رسید این بود که آقا میرفتاح را از طرف والده پادشاه مرحوم در درب حرامسرای مبارکه تبریز ضیافت نموده و بیست هزار تومان (۲۰۰۰۰) امانت به او سپارند و چنین خیال کرده بود که به سبب سپردن این تنخواه به اسم امانت آقا میرفتاح امیدوار شده؛ تبعه و لحقه خود به خدمتگزاری مشغول خواهند شد و آصف‌الدوله نیز که اهل آذربایجان نه از او خوفی داشتند و نه امیدی، به همان احترامات ظاهره قانع شده به خوشگذرانی خود مشغول بود و خوانین مرند از قصبه مرند که هشت فرسنگی تبریز است و تا قلعه عباس‌آباد نیز قریب به ده فرسنگ است با ینارال ارستوف بنای مراده گذاشته ... خاطر نشان ینارال ارستوف کردند که در تبریز چنان جمعیتی نیست و اهل تبریز خواهان شما می‌باشند و اگر شما هزار نفر از صالادات را در قلعه عباس‌آباد بگذارید و با سه هزار نفر دیگر از راه مرند متوجه تبریز شوید به محض اینکه اهل تبریز مستحضر از آمدن شما شوند غوغا و شورش کرده لشکریان و مستحفظان ایران را مسلوب الاختیار کرده شهر تبریز را به تصرف دولت روس می‌دهند و عرایض نیز در این باب از آقا میرفتاح و منسوبان او گرفته به نظر ینارال ارستوف رسانده بودند (تاریخ نو / تالیف جهانگیر میرزا به سعی و اهتمام عباس اقبال - تهران: کتابخانه علمی و شرکا، ۱۳۳۷، ص ۸۸).

داخل مقرر شد که ینارال ارستوف از رود ارس عبور کرده از پشت کوه مشوکه سراسر قاطع فی مابین محال خوی و گنی و مرند است و خالی از عساکر ایران حرکت کرده بی خبر به ساحت تبریز در آمده شهر را به تصرف او دهند، و بلوای عام و هجوم و ازدحام نموده حارسین قلعه و حصار را بی تصرف و مداخله کرده مقهور دارند.

او نیز با سه هزار (۳۰۰۰) صالداات روسیه و ده (۱۰) عراده توپ قلعه کوب به دستورالعمل موافقین رفتار نموده به ناگاه در قریه صوفیان شش فرسنگی تبریز در آمده با آنکه جمعی در حفظ دره دز کرکر مأمور بودند تجاھل نموده احدی از چاکران دربار و همراهان الله یارخان قاجار از عبور و مرور و حرکت و سکون او اطلاع نیافته، بلکه گرد و غبار عرصه صوفیان را حمل بر پیاده و سواره جناب نایب-السلطنه نموده بی اندیشه و بیم بودند. آصف الدوله سواری به جهت خبرگیری روانه کرده و باز آمد و محقق شد که لشکر روسیه در قریه صوفیان رسیده‌اند و عزم تبریز دارند، خاطر او پریشان شده با هر کس مشاورت کرد اتحاد کلمه نشنید.

و مقارن این حال شهر بهم بر آمده هیاهو بر خواست، مازندرانیان دل بر قلعه‌داری نهادند و آقا میرفتح ولد جناب علامه‌العلما حاجی میرزا یوسف تبریزی که بعد از فوت پدر بزرگوار به حکم وراثت امام و پیشوای اهل تبریز بود و ساغر خاطرش از باده غرور و جوانی لبریز در حفظ شهر و شهریان اطاعت ینارال روسیه را اولی و انسب و به صرفه وقت اقرب دانسته تن به متابعت آصف الدوله در نداد، و از تسلیم و تمکین روسیه سخن راند و عموم اهالی شهر را با خود مطابق و موافق کرد. و مع هذا آصف الدوله الله یارخان به دروازه کجیل آمده بر برج مقابل با سپاه روس بر آمده حکم به انباشتن توپ نموده توپی دو سه از باروط و گلوله انباشته مترصد محاربه و مصاف بايستاد. لشکر روسیه به کنار رود آجی نیم فرسنگی تبریز رسیدند و گرد و غبار روی هوا تیره کرد و بریق اسلحه دیده نظارگیان خیره.

میرزا محمد خان لاریجانی که مردی سالخورده و کار دیده خیرخواه راز آگاه بود با این اعدای خارجی و داخلی سکون عیال و حرم محترم نواب نایب السلطنه را در تبریز صلاح دولت ابد مدت ندانسته با تمامی دسته خود و تفنگچیان مازندرانی به درب اندرون آمده همگی ایشان را در کمال جلال حمل و نقل تخت روان نموده، در عین بطش و ظمطراق راه عراق بر گرفته. ینارال ارستوف خوانین مرند را با هزار

(۱۰۰۰) سوار قزاق و دو عراده توپ به اسر و نهب بنه و آغروق و حرم محترم نواب والا فرستاده به ضرب گلوله جان سوز دلبران لاریجانی که سرآمد تفنگچیان مازندرانیند جمعی بر خاک هلاک در افتادند و جان دادند، چندانکه سواران مرند و غیرهم در تعاقب اهالی حرم قصد تطاول و چپاولی کردند سودی ندیدند و بازگشتند و از سر این طمع خام درگذشتند.

و از آن سوی آصف‌الدوله سه توپ به جانب سپاه ینارال دولت روسیه در افکنده لشکر روسیه متحیر شدند چه که به ینارال چنان وانموده بودند که بی‌افکندن تفنگ و آغازیدن جنگ تبریز را تسلیم خواهیم کرد. چون این حال دید به خوانین مرند که در این امر پایمرد و کفیل و متعهد و وکیل بودند بدگمان شده به قید و حبس آنان فرمان داد و از اقدام در این امر نادم گردید.

در این هنگامه آقا میر فتح مذکور با کل اهالی شهر به دروازه کجیل آمده حکم بگشادن دروازه کرده، دروازه را فرو شکستند و توپچی را از بام دروازه به زیر افکندند و علم خودرانی برافراشته به استقبال ینارال ارستوف چنانکه معهود بود تقدیم ورزید. تفنگچیان حصار از ملاحظه این حال دست از محارست بروج برداشته متفرق شدند و هر یک به کنجی خزیدند. آصف‌الدوله نیز مایوس در خانه یکی از رعایای محله خیابان مخفی گشت. آقا میر فتح و عموم اعیان شهر به نزد ینارال رفته استدعای قدم او به شهر نمودند.

[ینارال] در سیم شهر ربیع‌الثانی وارد و در دارالاماره خاص مکان گرفت و یکپهزار (۱۰۰۰) نفر صالحات به حفظ ارگ و قورخانه و انبار تعیین کرد و دو عراده توپ با ریسمانها به فراز طاق علیشاه که از ابنیه قدیمه قویمه رفیعہ طلبعه است برکشیدند و ینارال شرح کار به خدمت ینارال بسقاویج انهی کرد، و آصف‌الدوله را به دست آورده به حبس داشت، و بیچاره تبریزیان کام و ناکام حفظ مال و ناموس را با عساکر روس مراودت و مخالفت ورزیدند، و چنانکه در ایام صفویه مکرر سپاه عثمانیه تبریز را مسخر کرده بودند و نهانی اهل شهر از آنان می‌کشتند و اجساد ایشان را می‌نهفتند، دست به قتل صالحات روسیه برگشادند و ظاهراً در کسوت وفاق و باطناً در سیرت نفاق داشته‌اند که گفته‌اند:

نظم

چو در طاس لغزنده افتاد مور
رهاننده را چاره باید نه زور

[ورود بسقاویج به تبریز]

و در نهم شهر ربیع الثانی خبر فتح تبریز در هنگام محاصره ایروان چنانکه بدان اشعاری رفت به بسقاویج و سردار ایروان رسید، و ایروان نیز چنانکه سابقاً مذکور شد به تسخیر در آمد و بسقاویج با سی هزار (۳۰۰۰۰) کس صالدات و توپخانه بی شمار به تعجیل از آب گذشته به تبریز رسید و سی هزار (۳۰۰۰۰) سپاه دیگر به جهت محافظت قراباغ و شروان و گنجه در آن حدود داشت به تبریز خواند. و ینارال ارستوف را در کار تبریز به جنون و تهور مقصر کرده او را معزول و به دولت بهیه روسیه مقید و مغلول روانه کرد و به تحقیق پیوست که شصت هزار (۶۰۰۰۰) صالدات و یکصد (۱۰۰) عراده توپ بزرگ از رود ارس گذشته به تسخیر آذربایجان بلکه [۲۸۱] همگی ایران مأمورند و المأمور معذور.

[اوضاع و احوال نایب السلطنه

بعد از رسیدن خبر فتح تبریز]

در زمانی که نواب نایب السلطنه در شندآباد^۱ متوقف بود این اخبار ملالت آثار معروض وی گردید، از تسخیر سردارآباد و ایروان و تبریز تزلزلی تمام در ملازمان رکاب روی آورد و غلامان که در تبریز عیال داشتند، شب هنگام فرار کرده از اردو بدر شدند و همه روزه این حادثه مقرر و متسمر بود تا چنان شد که الا مخلصون نماندند و به مضمون اَمْخَلَصُونَ فِي خَطَرٍ عَظِيمٍ آنان را نیز خطری خطیر در پیش بود. از امیرزادگان نواب خسرو میرزا و از امرای بزرگ امیر کبیر محمدخان امیر نظام آذربایجان که از اولاد شیخعلی خان زنگنه وزیر صفویه بود به جای بماند و از خوانین

و امیران قاجار محمد ابراهیم خان سردار خلف الصّدق جان محمد خان قاجار دولو و از غلامان و صاحب منصبان یوسف خان گرجی توپچی باشی و سهراب خان گرجی و جمعی از عمله خلوت و جز ملازمین رکاب و توپ چیان نظام و سواره قاجاریه و غلامان ترکمانیه و قریب به نهصد (۹۰۰) نفر از فراریان صالدات روسیه که به ملازمت آمده بودند احدی در اردوی حضرت شاهزاده اسکندر عزم فرامرز رزم ثبات و سکون نداشت.

و با شهود این حالت توقف در شندآباد با عزم تبریز بر خلاف مآل اندیشی و حزم بود. لهذا حضرت نایب السلطنه عزیمت به سوی ارومی را از عزم خوی اولی و انساب شمرده، با قلیل سپاهی که در رکاب بودند به قصد ارومی به سلماس رفته و به نواب امیرزاده معظم بهرام میرزا فرمان صادر فرمود که افواج و توپخانه خوی را برداشته در سلماس به حضور اشرف آید. لهذا وی با پانزده (۱۵) عراده توپ و فوج خلیج به رکاب پدر نامور آمده روانه ارومی شدند و اهالی ارومی به استقبال و جانفشانی اقدام کردند.

و از جانب حضرت نایب السلطنه، بیژن خان گرجی به رسالت به نزد ینارال بسقاویج رفته سخن مصالحه در میان آورده مقرر شد که در ارومی چندان توقف رود که قرار مصالحه تکمیل یابد و سابقاً نیز از جانب جناب نایب السلطنه مقرب الحضرت فتحعلی خان بن هدایت الله خان گیلانی که بیگلربیگی تبریز بود به نزد ینارال بسقاویج رفته و گفتگوی مصالحه و متارکه پرداخته و ینارال او را در تبریز کماکان به منصب ایالت برقرار داشت و با آصف الدوله نیز ملاقاتی مشفقانه کرده، سخن از صلح راندند چه که ینارال بسقاویج از هجوم عام مکت اسلام و اجتماع و ازدحام شاهزادگان اطراف به رزم و مصاف به غایت می اندیشید و تصرف این سوی آب خاصه تبریز را بالمآل مصلحت حال نمی دید.

چون نواب نایب السلطنه مستحفظین خوی را به رکاب عالی خواندند ایالت آن ولایت را به امیر اصلان خان دنبلی تفویض فرمود از آنجا که او نیز مانند غالب حکام بلاد با روسیه اتفاق و اتحاد داشت خوی را به تصرف سپاه روسیه داد و آن بلده را نیز به تصرف در آوردند.

مع القصه خوی و مرند و قراجه داغ و تبریز و مشکین و سراب و گرمروود تا میانج

و بعضی از محال مراغه و خلخال از تصرف اولیای دولت حضرت نایب السلطنه بیرون رفت و ارومی و ساوجبلاغ و صاین قلعه و مرحمت آباد مراغه که هزار (۱۰۰۰) سوار کرمانی در آنجا بود و قلعه اردبیل و طالش و مغان در تصرف کارگزاران حضرتش باقی ماند و جناب میرزا ابوالقاسم قایم مقام نیز با نامه و پیغام تهدید آمیز به نزد ینارال بسقاویج رفته از وعد و وعید و بیم و امید و فخر و ننگ و صلح و جنگ سخنان گفت و قرار معاهده و مصالحه دادند که در دهخوارقان نواب نایب السلطنه و وی ملاقات و فصلی چند درین باب مقالات نمایند.

و نواب امیرزاده اعظم و شهریار مکرم محمد میرزا فرزند ارشد اکبر اعظم حضرت نایب السلطنه از قراجه داغ و مشکین عزم حرکت فرمود و عیال و حرم را از راه اردبیل به عراق روانه و خود پس از روزی چند بانه (۹) عراده توپ به سپردگی قاسمعلی خان بهارلوی و سیصد (۳۰۰) غلام قراجه داغی از قراجه داغ راه اردبیل بر گرفت و از معارف و اعاضم جناب میرزا نصرالله اردبیلی و میرزا علی کرایلی در رکاب مستطاب حضرتش سعادت التزام داشتند. چون به اردبیل در آمد، نواب امیرزاده جهانگیر میرزا تا یک فرسنگ استقبال کرده وارد قلعه شدند و چون چهل پنجاه (۴۰-۵۰) عراده توپ و قریب به دو هزار (۲۰۰۰) کس آذربایجانی و عراقی داشتند، در نهایت استقلال در اردبیل متوقف شدند و گوش بر اجرای احکام حضرت شاهنشاه سلیمان احتشام همی داشتند.

ذکر ورود

شاهزادگان و سپاه اطراف به

درگاه حضرت خاقان صاحبقران و

تصمیم عزم محاربه با روسیه

در روز جمعه دهم شهر ربیع الثانی اخبار آذربایجان و تصرف بلاد تبریز و ایروان معروض سُدّه سنیه حضرت خلافت خاقان صاحبقران اعظم ابوالملوک فتحعلی- شاه قاجار گردید، در نهایت حلم و متانت و کمال تدبیر و فطانت به احتشاد حشم و اجتماع خدم فرمان راند و به انتظام امور توپخانه و قورخانه و استعداد یورش

شاهانه اشارت راند.

پیشکاران پیشگاه خاص به تهیه یاساق آذربایجان پرداختند و جناب میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله اصفهانی منشی السمالک که در آن روزگار در کمال قربت و مباشر امور وزارت بود، احکام قضا نظام قدر فرجام به شاهزادگان بلاد ایران مرقوم و واقعه را به هر یک مشهود و معلوم داشت و هر یک را از مقرّ خویش به التزام رکاب اشارت رفت، بریدان سریع السیر سرعت و طیران از طیر و ام کرده با مناشیر ملکانه ملک الملوک به هر شهر و بلوک روانه شدند، تمامت ایران از جوش جیش بحر نجاج موج را همی ماندی، ندای الجهاد از پیر و برنا و ضعیف و توانا و عالم و جاهل بر فلک کحلی رسید و از هر سو سپاه جنگجوی در هیجان آمدند.

شاهزادگان اطراف که هر یک در ملک خویش شاهی بی خلاف بودند در ابذال گنج و گوهر و ارسال فوج لشکر تقرب حضرت شاهنشاهی را بر یکدیگر سبقت می‌جستند، از حدود فارس و کرمان و خوزستان و عراق و لرستان و کرمانشهان و خراسان و استرآباد [۲۸۲] و مازندران معابر و مراحل از راکب و راجل انباشته و مشحون همی بود:

لمؤلفه

گفتی بیوم و بام و شیخ و شاخ و جوی و جر
گفتی بکوی و کاخ و در و دشت و کوه و کان
جوشد به جای سبزه همی خنجر و حسام
روید به جای برگ همی دشنه و سنان
خیلی گشاده مرغ صفت پویه را جناح
قومی ببسته رمح صفت کینه را میان
صحرا چو بحر، فوج چو موج و غبار ابر
اسبان چو کشتیبان و علم‌ها چو بادبان
یک پشته کرزه مار بهر توسنی سوار
یک بیشه شرزه شیر بهر جوشنی نهان
شیران ز بیمشان بر میدند ز آب خور
مرغان ز سهمشان بپریدند ز آشیان

چون طره نگارین در دست‌ها کمند
 چون ابروی نکویان بر دوش‌ها کمان
 زایشان چو دشت کوه چو از کوه شان گذار
 زایشان چو کوه دشت چو در دشتشان مکان

نخست شاهزاده شیخعلی میرزا که بطناً نبیره شیخعلی خان زند بود و در ملایر و توپسراکان حکومت می‌نمود با سواران زند و گردان مردبند به صوب زنجان و خمسه که ینارال رازن از جانب بسقاولیج سردار با سپاهی بسیار بدان حدود آمده بود مأمور گردید. و جناب میرزا محمدتقی علی آبادی منشی خاصه به ملاحظه وزارت سابقه آن بلاد به حفظ رعایا و عباد زنجان نامزد گشت. و غلامحسین خان سپهدار سپاه عراقی با دوازده هزار (۱۲۰۰۰) پیاده سرباز و دو عراده توپ جان‌گداز، در چهاردهم جمادی الثانی به ساوه رسید و حسب الامر روزی چند توقف گردید. و در اوایل رجب المرجب شاهزاده عظیم الشان محمدقلی میرزا ملک‌آرای استرآباد و مازندران با ده هزار (۱۰۰۰۰) پیاده و سوار از کرایلی و اوصاتلو و افغان و استرآبادی و هزار جریبی و ترکمان در رسید، و شاهزاده حسام السلطنه محمدتقی میرزا حکمران لرستان و خوزستان و بروجرد با شش هزار (۶۰۰۰) سوار باجلان و بیرانوند و بختیاری و سیلاخوری و پنج عراده توپ به حضرت اعلی آمد.

و نواب شاهزاده معظم شجاع السلطنه حسنعلی میرزا والی والای خراسان با جماعتی از اتراک و اکراد خاور زمین و رایت نصرت آیت جناب امام ثامن سلطان الاولیا علی بن موسی الرضا علیه التّحیة و التّناء در آمد.

مع القصه ولات و حکام بلاد ایران که غالباً اولاد و امجاد حضرت خاقان صاحبقران بودند با سپاههای بی‌شمار به حضرت آمدند و برخی در مرکز حکومت خویش با استعدادی بیش از پیش مأمور به توقف و منتظر حکم مبارک شدند.

حضرت شجاع السلطنه و شاهزادگان به خاکبوسی آستان شاهنشاه شرفیاب شده اظهار خدمتگزاری و جان نثاری کرده عرضه نمودند که بسیار سلاطین بزرگ را چنین حوادث اتفاق افتاده است، و به تدبیر و شمشیر آن را چاره کرده از این امر اندیشه نباید کرد و عمأ قریب سپاه خصم را از ملک موروث اخراج کنیم و جزای خاینان عاصی بدهیم، الحمد که گنج و گوهر و حشم و لشکر و توپخانه بی‌شمار